خاطرات زندگانی سیاسی من

گلشائیان، عباسقلی

در صفحات قبل اشاره کردم زمانی که امیر خسروی سمت وزرات داشت مذاکرات با روس‏ها را خود انجام میداد.بعد از اینکه وزارت دارائی بمن سپرده شد ناچار ضمن مذاکره‏ با آلمانها مذاکرات با نماینده تجارتی شوروی را هم خودم انجام میدادم.کالاهایی که‏ در مقابل کالا بما تحویل میدادند اکثر از راه بحر خزر و جلفا میرسید.در سالهای عادی، اغلب موازنه بازرگانی بنفع ما بود بدین معنی که بیشتر کالا بما میرسید و کمتر صادر می‏شد، شد ولی در هر حال در حساب تنهاتر آخر سال سعی می‏شد موازنه برقرار باشد.

پس از شروع جنگ جهانی و قبل از حمله آلمان به روسیه هم این روش ادامه داشت‏ ولی از اوائل خرداد کم‏کم مقدار جنسی که بایستی بما تحویل شود در مقابل اجناسی که ما بآنها تحویل میدادیم تنزل کرد و مکرر کشتی‏های آنها به بندر پهلوی و نوشهر خالی میآمدند و اصرار داشتند هرچه بیشتر جنس از ما تحویل بگیرند یکی از کالاهائی که در قرار داد ما بآنها تحویل میدادیم برنج بود(سالی پنجاه هزار تن برنج به روسها می‏فروختیم).

بطور معترضه باید تذکر بدهم که در زمان سلطنت اعلیحضرت فقید با اینکه فقط در مازندران و گیلان برنج کاری می‏شد،علاوه بر مصرف داخلی پنجاه هزار تن نیز همه‏ ساله صادر می‏کردیم ولی متاسفانه فعلا اجازه برنج کاری در فارس و خوزستان هم داده شده‏ همه ساله پانصد هزار تن یا بیشتر برنج برای مصرف داخلی وارد میکنیم ولی از یکطرف وزرات‏ کشاورزی مدعی است که محصول سالیانه برنج کشور از مرز یک میلیون تن گذشته است.با این احصائیه وزارت کشاورزی صحیح نیست یا اینکه باید تصور کنیم هر فردی اعم از کوچک‏ و بزرگ در روز چند کیلو برنج مصرف میکند.

در سالهای قبل از جنگ برای تحویل برنج هزاران هزار ایراد میگرفتند از حیث‏ داشتن شلتوک یا رطوبت بیش از چند درصد که در قرارداد قید شده بود ولی بعد از شروع‏ جنگ جهانی دیگر این ایرادات نبود و هرچه از ما می‏گرفتند بدون چون و چرا رسید می‏ دادند و روز بروز هم اصرار داشتند تا جنس بیشتر تحویل بگیرند بدون اینکه عملا کالایی‏ تحویل بدهند.

من الکسیف نماینده تجارتی شوروی را چند بار خواستم و باو تذکر دادم و جواب او این بود:به مسکو تلگراف می‏کنم حتی یک روز ناراحت شدم و گفتم تصور نمیکنم دولت‏ شوروی در مسکو باشد و از مسکو عقب نشینی کرده‏اند.بسیار ناراحت شد و گفت خیر استالین‏ هیچوقت مسکو را ترک نمی‏کند بعدها فهمیدم این صحبت نا بجای من در زندگی بعد از شهریورم بی‏تأثیر نبود.

خلاصه یک روز که شرفیات حضور اعلیحضرت بودم فرمودند روسها در مذاکراتشان‏ تغییری داده‏اند و کارهای آنها مثل گذشته جریان دارد یا نه؟

عرض کردم این اواخر کمتر به ما جنس تحویل میدهند و بیشتر می‏برند و اکثرا کشتی‏هایشان خالی میآید.

فرمودند با آنها صحبت کرده‏ای؟

عرض کردم بلی.نماینده تجارتی آنها میگوید مراتب را به مسکو اطلاع داده است.

من که عادت ندارم با هرکس در زندگی اداری و اجتماعی کار کرده و تماس داشته‏ام‏ دروغ نگویم و برخلاف صمیمیت عملی نکرده باشم عرض کردم تصور می‏کنم آقایان نظر خاصی‏ دارند و علتی در کار است که از دادن جنس بما کوتاهی میکنند.(البته در آنموقع هنوز آلمان به روسیه حمله نکرده بود)اعلیحضرت در فکر فرو رفتند و چیزی نفرمودند.من‏ مرخص شده و به وزارتخانه آمدم.شب آنروز مرحوم دکتر نامدار که با او از مدرسه دار الفنون‏ آشنا شده بودم و روابطی دوستی بین ما برقرار بود بافتخار وزارت من چند نفر از وزرا و دوستان و نخست وزیر را به منزلش در شمیران دعوت کرده بود.

بجاست حاشیه‏ای کوچک بروم و یادی از مرحوم دکتر نامدار کنم.

مرحوم دکتر نامدار پسر مرحوم شیخ غلامرضا خان از قضات قدیمی وزارت دادگستری‏ بود و با مرحوم داور دوست بود.

مرحوم داور در موقع وزارت خود با کسب اجازه از اعلیحضرت فقید اقدام کرد و دکتر مهدی نامدار و فتح الله خان پسر دکتر امیر اعلم را که بخرج وزارت جنگ به شهر لیون در فرانسه فرستادند و هر دو دکتر در دارو سازی شدند.دکتر نامدار پس از بازگشت از اروپا مدتی افسر و رئیس داروخانه سپه بود و سپس موفق شد از نظام خارج شده در دانشگاه‏ تهران با سمت استادی به کار بپردازد و سپس هم در کابینه رزم آرا شهردار تهران‏ شود.

وی مردی بود بسیار با استعداد و با هنر و مدتی هم مدیر مدرسه تاءتر بود، گل باز و خانه‏اش همچون گلستان بود و بهترین گلها را پرورش میداد نسبت به دوستان‏ فوق العاده علاقمند بود و از کمک به اشخاص و دوستان کوتاهی نداشت.افسوس که در آخر عمر در نتیجه اشتباهی که در زندگی خصوصی مرتکب شد دوستان را از خود دور کرد و زندگیش‏ زیر و رو شد و عاقبت در نتیجه تصادف با ماشین و پس از یک عمل جراحی فوت کرد. خدایش بیامرزاد من تا آخرین روزهای زندگیش برعکس اکثر دوستان دیگرش با او ترک‏ دوستی نکردم و هیچوقت صحبت‏های او را در موقعی که رئیس شرکت دارو سازی کشور بود نسبت به دختر نازنینم که مبتلا به مننژیت بود و پسرم فریدون که مبتلا به حصبه بود فراموش نکرده و نخواهم کرد.

باری شب را با خانم بمنزل دکتر نامدار رفتیم،مرحوم منصور الملک نخست وزیر هم آمدند.هنوز سر شام نرفته بودیم مرحوم میرزا عبد اله خان نبوی(دوستانش او را عبد اله گاوی میگفتند چون بسیار چاق بود)که دائی خانم منصور بود وارد شده رو به‏ منصور کرد و گفت که من تمام شهر را عقب شما گردیدم چون اعلیحضرت چند بار شما را خواستند که فورا شرفیاب شوید.

منصور با عجله رفت.ما همه نگران شدیم که چه پیش آمده که شاه اوائل شب‏ منصور را احضار کرده است.بعد از مدتی منصور مراجعت کرد و همه منتظر بودند که علت‏ احضار را بدانند منصور مرا در خلوت خواستند و گفتند امروز در شرفیابی چه گفتی که‏ اعلیحضرت را نگران کردی؟

گفتم راجع به مذاکرات با روسها پرسیدند و من جواب دادم که روسها احتمالا نقشه‏ای دارند که در بردن جنس بیشتر اصرار دارند و از تحویل جنس کوتاهی می‏کنند.

منصور گفت چرا اینطور صحبت کردی اعلیحضرت بسیار نگران شدند و مکرر پرسیدند مقصود گلشائیان از این مطلب که اظهار کرده چیست؟و من تا حدی خیالشان‏ را راحت کردم،تو هم فردا برو و یک جور عرض کن که رفع نگرانی از معظم له بشود.

من به منصور گفتم شرفیاب خواهم شد ولی حاضر نیستم دروغ بگویم چون کتمان‏ حقیقت آنهم از شخصی مثل اعلیحضرت همایونی علاوه بر اینکه خلاف صمیمیت و نوکری‏ است ممکن است عواقب ناگواری هم داشته باشد.

سابق بر خلق مادی و لحمی وی در مرتبه و احدیت و مقام اعتبار اسماء و صفات ثابت‏ به ثبوت و تحقق علمی عنایی و تجلی صفاتی حضرت حق-جلت کبریائه-بوده است، و بهمین دلیل است که کلابادی حدیثی از عبد الله بن عمر بدنبال عبارات خود نقل‏ می‏کند که حضرت رسول ص فرمود:این کتابی است از پروردگار جهانیان که در آن‏ نامهای اهل بهشت و پدران و قبائل آنان است الی آخر....و هم‏چنین است درباره‏ اهل جهنم.سپس کلابادی اضافه میکند که:و قال علیه السلام،السعید من سعد فی‏ بطن امه و الشقی من شقی فی بطن امه که آقای دشتی در نقل همین عبارت معروف‏ هم امانت علمی را رعایت نکرده و بجای من سعد و من شقی کلمات سعید و شقی را تکرار کرده است.(ادامه دارد) بقیه از صفحه 7 ایشان قانع نشدند،منهم تصمیم گرفتم اگر باز صحبتی در حضور شاه شد نظر خود را تکرار کنم.البته حاضرین در جلسه ملتفت نشدند که علت احضار منصور چه بوده. فقط خود منصور گفت احضار من مربوط به کارهای جاری بود.بی‏مناسبت نیست در اینجا اشاره کنم که فرمایشات اعلیحضرت فقید در ژوهانسبورگ که مکرر فرموده بودند مرا اغفال‏ کردند و همه‏اش با عبارت خاطر مبارک آسوده باشد مرا از جریان واقعی سیاست دنیا و ایران بی‏اطلاع گذاردند.من از این مختصر کاری که مربوط به خودم میشد فهمیدم این‏ طرز رفتار اطرافیان یک پادشاه یا یک رئیس چه نتایج سؤ و مفسده‏هائی در پی دارد.

در کاشان کسالت ادیب ادامه یافت و مآلا در نیمهء اسفندماه 1312 بدرود حیات گفت و چندی بعد از فوت او محاکم مربوطه در طهران که بپرونده او رسیدگی میکردند وی را از اتهام منتسبه مبرا دانسته و الغاء حکم صادره علیه ایشانرا اعلام و بورثه او ابلاغ‏ و جمیع حقوق مربوطه او را نیز بورثه‏اش پرداختند ولی چه فایده که مصداق نوشدارو بعد از مرگ سهراب بود.